

اخلاق در ویرایش و نشر

یکی از تعریفهایی که برای ویراستار (ادیتور) ذکر می‌کنند، تیغ به دست یا قیچی به دست است؛ مقصود آنکه ویراستار با تیغ یا قیچی، حواشی و زواید را می‌برد و کنار می‌گذارد. در این بریدن‌ها، پاره کردن‌ها و کنار گذاشتن‌ها، که ظاهراً همه به قصد بهبود نوشته‌ها و رسانیدن درست پیام نویسندگان به خوانندگان و همراهی و همکاری با صاحبان آثار است، آیا ممکن است جز حواشی و زواید چیز دیگری به عمد، به سهو یا به تصادف بریده شود، چیزی که پیامدهای ناخوشایند داشته باشد؟ آیا تیغ ویراستار همیشه به خواست، تصمیم و اراده او می‌برد و ممکن نیست که دست او، یا حتی نظر او، آلت اجرای مقاصد، مصالح و منافع ناشر باشد که پشت پرده بایستد و ویراستار را با پدیدآورنده (مصنّف، مؤلف، مترجم و نظایر آنان) رودررو کند؟ آیا اگر در روابط میان ویراستار و پدیدآورنده، اصول اخلاقی نقض می‌شود، اصولی که شکسته شدن آنها در نهایت به روند پدید آوردن‌ها آسیب برساند، همه ناشی از ضرورت‌ها و مقتضیات حرفه‌ای و تصمیمهای سنجیده و بخردانه ویراستار است یا وابستگی اقتصادی ویراستار به ناشر و جبر اقتصادی بازار نشر و عوامل دیگر تأثیر می‌کند و ویراستار را به رفتارهایی وامی‌دارد که از دایره اخلاق عمومی و اخلاق حرفه‌ای خارج است؟

تجربه نگارنده به او می‌گوید اگر پدیدآوری از اخلاق و رفتار ویراستاری آزرده شود، احساس او غالباً عمیق است و پیامدهای این آزرده‌گی معمولاً به سود پدید آوردن نیست. از این گذشته، در نهایت هم به سود ویراستار و ناشر نیست، هر چند که منفعتهای آنی، گذرا و کوتاه‌مدت

هر کسی که با انتشارات سروکار داشته باشد و بویژه اگر در مؤسسه‌های انتشاراتی معتبر چند بار کتاب چاپ کرده باشد، خوب می‌داند که ویراستاران همه از یک سنخ نیستند؛ البته این وضع منحصر به حرفه ویراستاری نیست و هر حرفه‌ای همین‌طور است. پدیدآورندگانی هستند که از ته دل می‌خواهند فلان ویراستار مشهور، و حتی سختگیر، نوشته‌هایشان را ویرایش کند. ویراستاران دیگری هستند که بهتر است میان آنان و صاحبان اثر هیچ‌گاه ملاقات حضوری نباشد، چون مطمئناً کار به کلانتری می‌کشد. ویراستارانی از نوشته‌ها سرسری می‌گذرند و با اغماض، گذشت یا بی‌علاقگی و شاید بی‌مسئولیتی همه چیز را نادیده می‌گیرند. و ویراستاران دیگری به قول یکی از مترجمان آزاده مثل تراکتور (توضیح: تراکتور قائم‌مقام گاو یا نایب‌مناب گاو می‌باشد) تیغه را می‌اندازند در نوشته و کلمه‌ها و عبارتها و جمله‌ها و پاراگرافها را شخم می‌زنند و زیر و زبر می‌کنند. ویراستارانی دوست و مصاحب و انیس و رازدار صاحبان آثارند و ویراستارانی خصم و عنود و حسود آنها. آیا این اختلاف فاحش روشها و منشها فقط ناشی از تفاوت‌های فردی است؟ چرا ویراستاری با خط قرمز ویرایش می‌کند و دوست دارد برای افزودن یک ویرگول، یک نشانه بزرگ سرخ‌رنگ در اثر برجای بگذارد و همه‌جا حضور قلمش را اعلام کند یا شاید به رخ بکشد و ویراستار دیگری چنان نرم و لطیف و فروتنانه می‌نویسد که نه تنها چشم صاحب اثر را نمی‌آزارد، بلکه در عین حال به او این آزادی و امکان را می‌دهد که خود را از پیشنهادی مشفقانه و خردمندانه بهره‌مند کند و حاصل تجربه‌ای را بپذیرد یا نپذیرد. چرا بعضی ویراستاران هیچ‌گاه حاضر نیستند با پدیدآوران ملاقات رودررو کنند و فقط ناشر را طرف قرارداد و صحبت خود می‌دانند و حتی گاه با ناشر شرط می‌کنند که نامشان نزد صاحب اثر فاش نشود، اما ویراستاران دیگری هستند که حتماً باید با صاحب اثر روبه‌رو شوند و بدون موافقت و رضایت قلبی و باطنی او حاضر نیستند کوچکترین تغییری در نوشته بدهند؟ ویراستارانی دیده‌ایم که خطا در نوشته‌ها وسیله تفریح و مزاح آنهاست. در مجالس می‌گویند و نقل می‌کنند و شاخ و برگ می‌دهند، بدون آنکه پروای این را داشته باشند که بعضی از شنوندگانی که در نقل گفته‌ها احساس مسئولیت ندارند، ممکن است چه به‌منی از شایعه‌ها و حرفهای خلاف واقع راه بیاندازند و با حیثیت کسانی که در زمره محترمتربین، شریفترین، خادمتربین، نیکخواه‌ترین و در عین حال بی‌توقع‌ترین مردم هستند چه بازی خطرناکی بکنند. در عوض، ویراستارانی دیده‌ایم که گویی از نژاد و تباری دیگرند؛ با نوشته‌ها و نویسندگان آنها چنان محرم و رازدارند که پنداری بخشی از وجود و سرّی از اسرار خصوصی آنهاست. در رفتار این‌گونه ویراستاران معمولاً نوعی مهربانی، شفقت، انصاف، تفاهم عمیق و شاید فراتر از اینها، ذهن و عقل سلیم دیده می‌شود، ویژگیهایی از شخصیت اهل علم واقعی و فرهنگدوستان و فرهنگپروران مخلص؛ افرادی متکّی به نفس، هدفمند، آرمان‌دوست و به قول معروف، شریف. خوب، این همه تفاوت و اختلاف از چیست؟ آیا ممکن

است منافع ناشر یا مصالح روابط او در رفتار ویراستاران تأثیر یکسان نداشته باشد؟ یا آنکه ویراستاران را می‌توان بر اساس استقلال روشی که پیش می‌گیرند و اخلاقی که برای مناسباتشان انتخاب می‌کنند دسته‌بندی کرد؟ سنتهای جاافتاده، آیینهای سنجیده‌شده، سلوک، آموزشهای درست، تعلیمات پیش‌کسوتان و صاحبان تجربه آیا می‌تواند به‌ایجاد و تحکیم آن‌گونه اخلاقی کمک کند که تنظیم‌کننده روابط و در نهایت به سود شکوفایی علمی و فرهنگی باشد؟ شاید پاسخ مناسب به این پرسشها از بار مشکلات بکاهد، اما مطمئناً به‌همه اینها نمی‌توان در یک و حتی در چند مقاله پاسخ گفت.

در بسیاری از شغلها و پیشه‌ها تعارض در وظایف شغلی وجود دارد که قابل شناخت و فهم است. جامعه‌شناسان در این باره پژوهشهای بسیار و وسیعی کرده‌اند و یافته‌های پژوهشی آنها به شناخت و فهم بهتر موضوع کمک می‌کند. مطمئناً تحقیق جامعه‌شناسان درباره روابط میان پدیدآوران و ویراستاران در ایران، و نیز تحقیق روانشناسان و روانشناسان اجتماعی به پرسشهای زیادی پاسخ خواهد داد. نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم متکی به مطالعات جامعه‌شناختی نیست، بلکه فقط بر اساس تجربه‌ها و مشاهده‌های شخصی است. بنده هیچ تعارضی میان پیشه یا فعالیت پدید آوردن و پیشه یا فعالیت ویراستاری نمی‌بینم. ویراستار حقیقی میان پدیدآور و خواننده حایل می‌شود و با دانشها و تجربه‌ها و تخصصهایش کاری می‌کند که پیام به‌مناسبترین و شایسته‌ترین صورت به‌گیرندگان حتمی، فرضی و احتمالی انتقال یابد. ویراستار در خدمت پدیدآور و یاور و همکار و همراه اوست. پس هدف آنها در اصول مشترک است و فعالیتی که می‌کنند همسو. اگر پدیدآور و پدید آوردن در کار نباشد چه نیازی به ویراستار و ویراستاری؟ اگر فی‌المثل بحران اقتصادی نشر از اینکه هست بیشتر شدت بگیرد و پدیدآوران نتوانند از راه چاپ کتاب و نشریات با خوانندگانشان ارتباط برقرار سازند و ویراستاری تعطیل نمی‌شود؟ ویراستاری تابع و ملازم پدید آوردن است. اگر ویراستارانی ظهور می‌کنند که با کار درخشان‌شان سرنوشت آثاری را تغییر می‌دهند، مانند کاری که به‌نوعی و در سطحی شادروان غلامحسین مصاحب با دایرة‌المعارف فارسی کرد یا آنچه به‌نوعی و در سطحی دیگر یحیی مهدوی با بسیاری از آثار فلسفی دوستان و همکاران خود کرد، یا ویرایش جانانه احمد سمیعی از از صبا تا نیما، اثر سترگ مرحوم یحیی آرین‌پور، یا دبیری دقیق و مسؤولانه چند تنی از مسؤولان مجلات و نشریات، هیچ تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. به‌هر صورت ویرایش قائم به‌چیز دیگری است و آنچه به‌خود قائم است پدید آوردن است، بد یا خوب، کامل یا ناقص، سالم یا معیوب. و وظیفه اصلی ویراستاری در دشوارترین و پرزحمت‌ترین صورتش، جز این نیست که آثار را به‌کمال نزدیک کند.

پس اگر ویراستاری و پدید آوردن تا به‌این حد به‌هم نزدیک و هدفهای آنها تا بدین درجه نزدیک و مشترک است، چرا میان پدیدآور و ویراستار اختلاف بروز می‌کند، اختلافی که گاه

به برخورد های تند و شدید می انجامد و در این کش مکش اصول و قواعد نقض می شود؟ به نظر می رسد این مشکل آنجا بروز می کند که هدف های اصلی نشر، که در واقع هدف های پدید آوردن و ویراستاری در آن مستتر است، و آنچه در چشم انداز های گسترده و بلند مدت قابل فهم و تجسم است، با هدف های آنی، زودگذر و موقتی نادیده گرفته می شود. ممکن است پدید آور نادیده بگیرد و خیلی چیزها را زیر پا بگذارد. ممکن است ویراستار نادیده بگیرد، و احتمال دارد ناشر چنین کاری کند. تردیدی نیست که هر کدام از اینها می توانند اصول و اخلاق را نقض کنند، اما کدامیک بیشتر ناقض اخلاق اند؟ به نظر می رسد آنکه هدف های کوتاه مدت را برتر می داند یا بهتر می فهمد؛ آنکه مصلحت یا مصالحی را فدای مصلحت و مصالح دیگری می کند و در این فدا کردن، چیزی یا چیزهایی زیر پا گذاشته می شود. بنابراین، در مثلث رابطه پدید آور - ناشر - ویراستار قاعدتاً باید به رکنی که تعیین کننده تر است بیشتر توجه کرد و علتها را نزد آن جست.

پدید آوری که حرفه اصلیش پدید آوردن است و مانند همه پدید آوران واقعی با این عشق زندگی می کند، با ویراستار و ویراستار واقعی مخالف نیست. او خوب می داند و بهتر از هر کس دیگری حس می کند که ویراستار با دانش و تجربه و همسو با او چه نقش با اهمیتی در انجام و سرانجام کار او دارد. او خوب می داند که ویراستاران خوب بهترین نمایندگان و شاخص های ذوق و پسند جامعه نیز هستند. پدید آوران هوشیار، پیش از چاپ اثرشان از این ذوق شناسی بهره می جویند و نوشته خود را محک می زنند و احیاناً کژی و کاستی آن را می پیرایند. واقعاً هم هیچ خردمندی نیست که بخواهد خودش را از تجربه ارزشمندی که در خدمت او و بهتر رسیدن به هدف های او قرار می گیرد محروم کند. البته پدید آورانی هستند که تا مرحله انتشار اثر هیچ نظری را نمی جویند، نمی خواهند و نمی خواهند بدانند. اینها خواستار رابطه بی واسطه با خوانندگانشان هستند. ممکن است نه تنها وجود ویراستار یا ویراستار را زاید بدانند، بلکه نمونه خوان چاپی را هم، که قطعاً هیچ نقشی در تغییر نوشته ها نمی تواند داشت، لازم ندانند. عده این گونه پدید آوران زیاد نیست، ولی به هر حال هستند و نمونه هایی از آنها را دیده ایم. حتی ویراستارانی را دیده ایم که در مقام پدید آور با ناشر شرط کرده اند که کارشان ویراستاری نشود. در هر حال این قبیل پدید آوران ویراستارگریز یا ویرایش ستیز را می توان استثناء تلقی کرد. کسانی که آزرده گی و تجربه های ناخوشایندشان را تعمیم می دهند، معمولاً یا حساس و زودرنج و فاقد گشاده نظری و روحیه تسامح هستند یا پسندها و سلیقه ها و دیدگاههایشان تاب پذیرش هیچ گونه مخالفت یا مغایرتی را ندارد. همان گونه که گفتیم، مجموع این عده را باید استثناء کرد. بنابراین، از جانب پدید آور حرفه ای و حقیقی بعید است عملی سر بزنند که تخطی از اخلاق نشر باشد.

پدید آوران غیر حرفه ای، تازه کار و کم تجربه ممکن است با ویراستاران مشکل پیدا کنند. اما ناشر کارآزموده و آگاه هیچ گاه ویراستار کم تجربه را با پدید آور کم تجربه جفت نمی کند. او

ویراستاری را برمی‌گزینند که تجربه‌های کم‌تجربگی پدیدآور را جبران کند. ویراستار کارآموده موفق هم علی‌القاعده آیین سلوک با تازه‌کاران و کم‌تجربگان را خوب می‌داند و بنابراین اگر در این‌گونه موارد میان پدیدآور و ویراستار اختلافی بروز کند، بیشتر از جانب پدیدآور است و این واقعیتی است که باید شناخت و پذیرفت و مطمئناً سیاست و کاردانی ناشر و ویراستار می‌تواند میزان و شدت آنرا به حداقل ممکن برساند.

شاید همین‌جا بپرسید پس تکلیف شیادان کتابساز و ناپدیدآورانی که می‌خواهند خود را در سلک پدیدآوران قرار بدهند چه می‌شود؟ البته در واقع اینها را نباید پدیدآور قلمداد کرد، اما به هر صورت وظیفه ویراستار این است که کژی و کاستی را مشخص کند و تذکر دهد، اما مادام که حتی شیاد کتابسازی اثر معیوبش را به چاپ نرسانده است، ولو آنکه تذکرات بجا و بحق ویراستار را نپذیرفته باشد، نباید با او به عنوان خطا کار رفتار کرد. نباید عیب و نقص کار او را سر بوق گذاشت و هر جا دمید و طبل رسوایش را در هر محفلی کوبید. اگر به تذکرات گوش نداد و اثر را بدون رفع عیب و نقص به چاپ رساند، یعنی در واقع با حسن نیت و خیرخواهی عناد ورزید، ستونها و صفحه‌های بررسی و انتقاد در نشریات جای مناسب بحث درباره این‌گونه شیادی‌هاست. طبیعی است هر چه شیادی شیرینتر باشد زدوخورده منتقدان کارگشته و مبارز طلب هم شیرینتر است. و اگر ویراستار خواست، می‌تواند در مقام منتقد، نه ویراستار، وارد میدان زدوخورده شود، اما با اصول و معیارهای نقد. او حق دارد در این زدوخورده گوش شیاد را بکشد، یا حتی بکند و بگذارد کف دستش. اما این حق تا پیش از چاپ و نشر، از آن او نیست.

به چند اعتبار می‌توان ناشران را دسته‌بندی کرد. به یک اعتبار ناشران به دو دسته اصلی دولتی و وابسته به دولت، و خصوصی تقسیم می‌شوند. ناشر دولتی سرمایه‌اش متعلق به دولت است و مسؤولان دستگاه دولتی نشر کارگزارانی هستند که باید سرمایه دولت را در چارچوب هدفها و برنامه‌هایی به کار بیاورند. همین کارگزاران، حتی اگر فقط نقش کارگزاری برای آنها قایل باشیم، می‌توانند به شیوه‌های مختلف و با اخلاقها و سلوکهای متفاوت عمل کنند، حتی اگر شرح وظایف شغلی‌شان هم تدوین و تصریح شده باشد. عامل فردی و تفاوت‌های فردی در این میان نقش بارز دارد. کارگزارانی هستند که خدمتگزار پدیدآوران‌اند، حافظان حقوق آنها و جامعه‌اند و برای نشر خوب و سالم از هیچ‌گونه مساعدتی مضایقه ندارند. نمونه‌های فراوانی از آنها را دیده‌ایم و هنوز هم می‌بینیم. اخلاق نشر در سلوک این کارگزاران نشرگاه به نحو احسن مراعات می‌شود و ویراستارانی که زیر نظر آنها کار می‌کنند خواه‌ناخواه مشی اخلاقی حاکم را اعمال می‌کنند و روابط پدیدآوران با آنان و با دستگاهی که اثر را ویراستاری و چاپ می‌کند نیکوست. اما کارگزارانی هستند که تحمل تنها چیزی را که ندارند دیدن ترکیب پدیدآوران و آثاری است که باید آماده و منتشر کنند؛ دیوانسالارانی که هیچ تفاوتی میان روحیه و اخلاق و سلوک آنان با آن دسته از

اداریهای بی‌علاقه، تنگ‌حوصله، کوتاه‌بین، زی‌بون، بی‌اهتمام و بی‌ایمان نیست؛ شاید فقط این تفاوت باشد که وجود افراد اداری مشرب در دستگاه علمی و فرهنگی اگر عامل سودرسانی نباشد موجب زیان‌آوری است؛ چه مادی و چه معنوی. متأسفانه عده‌ای گونه‌کارگزاران در نشر دولتی کم نیست و پدیدآوران با اینها ماجراها و از اینها حکایتها دارند که اهل کتاب شنیده‌اند و می‌شنوند. مشکلاتی که از این ناحیه به وجود می‌آید برطرف نمی‌شود مگر آنکه دولت در رأس دستگاههای دولتی نشر و دز سمتهای عمده، افراد خدوم، فرهیخته، مدیر و مسلط به مسائل نشر بگذارد و مانعها و دافعهای فرهنگی را از سر راه بردارد. از این گذشته، باید سیاست مشخص، واحد و هماهنگی بر نشر دولتی حاکم باشد. وجود سیاست مصرح و مصوب است که به جامعه و به خود دولت امکان می‌دهد همه چیز را با هدفها و اصول معینی بسنجد و داوری و ارزشیابی کند. در شرایط فعلی ناشران مختلف دولتی با پدیدآوران به شیوه‌های مختلف رفتار می‌کنند و هر کسی می‌داند این اختلاف را به هیچ چیز نمی‌توان حمل کرد جز تفاوت‌های فردی مسؤولان این دستگاهها. بنابراین، حتی اگر دولت بخواهد از پدیدآور و پدید آوردن حمایت کند و روش جذب را به جای شیوه دفع به کار گیرد، با وضع فعلی امکان‌پذیر نیست.

در هر حال ولو آنکه ناشران دولتی از سیاستی یکپارچه و هماهنگ پیروی کنند، روابطشان با پدیدآوران، متفاوت از روابط ناشران خصوصی است، هم از جهت ماهیت و نوع و هم از حیث دامن‌ها و زمینه‌ها. ناشر دولتی چه بخواهد و چه نخواهد نماینده دولت تلقی می‌شود و اخلاقی را که بر دستگاه نشر و بر روابط میان نشر و پدید آورنده حاکم می‌کند، اخلاق دولت و دولتمردان به‌شمار می‌آید. بنابراین فرق است میان ناشر آزادی که سیاست فردی و مصلحت حرفه‌ای خودش را ملاک روابط با فرد یا افرادی قرار می‌دهد و مسؤول چیزی و کس دیگری نیست با ناشری که طرز عملش سیاستی دولتی است.

ویراستار در دستگاه دولتی نشر با مسائلی روبه‌روست که متفاوت از مسائل ویراستاران آزاد است. اگر آن ویراستاران از امکاناتی برخوردار باشند، با محدودیتهایی نیز روبه‌رویند. محدوده‌ای که میان امکانات و حدود محصور است، جولانگاه اخلاق ویراستاران تواند بود و در این جولانگاه است که تفاوت‌های فردی و خصوصیات اخلاقی خود را نشان می‌دهد. اینجاست که تجربه‌ها و آموزشهای درست ویراستاران باتجربه و کاردان اگر به ویراستاران جوان درست منتقل شود، تأثیر خود را در روابط با پدیدآوران و پدید آوردن نشان می‌دهد. و اگر در دستگاه دولتی نشر سنت روابط حسنه نباشد یا در آن دستگاه ویراستار باتجربه کار نکند، چه بسا ویراستاران جوان و فاقد تجربه از امکاناتی که در اختیار دارند و از تأثیر سلوک و رفتار خود بی‌خبر بمانند و همان کاری را بکنند که اکنون در دستگاههای بی‌ادراک و بی‌مسئولیت و بی‌تمیز می‌کنند، رفتارهایی که نتیجه‌اش رنجش و آزرده‌گی و دل‌سردی پدیدآورنده و رویگردانی او از همکاری با نشر دولتی

است. اگر در دستگاه نشر سنت جا افتاده و ویراستار مجرب نبود و از تصادف روزگار بر رأس ویراستاران بی تجربه جوان، جوان دیگری قرار گرفت که یا اولین شغل مهمش اداره دستگاه نشر است یا مشاغل سابقش هیچ ارتباطی به نشر ندارد، آن وقت در روابط با پدیدآوران ماجراها که نه بلکه مصائبی اتفاق می افتد که شرح آن در جای خود شنیدنی و برای درس آموختن از تاریخ خطاهای فرهنگی، فصلی عبرت آموز است.

در نشر خصوصی سیاست و روش واحد حاکم نیست و البته تا اندازه زیادی نیز طبیعی است. نشر در هر حال نوعی فعالیت اقتصادی است، اقتصادی که کالای آن و تولید آن فرهنگی است. عمر هر اقتصادی تا وقتی است که سودآور باشد. نشر سالم، یا به عبارت دیگر اقتصاد سالم نشر در ایران، در حال حاضر یا اصلاً سودآور نیست. یا میزان سود آن به اندازه ای کم است و با سختی و مشقت همراه است که برای بقا و دوام، هیچ انگیزه ای ایجاد نمی کند. نشر خصوصی مثل نشر دولتی نیست که تحولات اقتصادی عامل تعیین کننده حیات و مماتش نباشد. هر نوسانی در همه اجزاء، و لاجرم در روابط آن نیز، تأثیر می گذارد و پدیدآوران و ویراستاران از این تأثیر برکنار نیستند، به ویژه اگر گذران معیشتشان کلاً یا جزئاً به نشر خصوصی وابسته باشد. بحرانی که اکنون گریبانگیر نشر خصوصی است و رمقش را گرفته است یکی از سختترین معضلات اقتصادی است که این نشر در عمر فعالیت خود با آن روبه رو شده است، اما آنچه بر شدت این بحران می افزاید فقط جنبه های اقتصادی نیست. نگرشی که ناشر نسبت به بحران اتخاذ می کند، تعیین کننده مشی اوست. کافی است به مشی های متفاوت ناشران مختلف توجه کنیم تا دیدگاهها، برداشتها، فرهنگها، تلقی ها و گرایشهای گوناگون آنها آشکار شود. درست است که نشر نوعی اقتصاد است، اما آیا همه انواع اقتصاد در دوره بحران به یک نحو عمل می کنند؟ آیا در بحرانها و در فضای اقتصاد ناسالم، کسانی که مدیران اقتصادند طبایع بشری یکسانی دارند؟ مطمئناً پاسخ منفی است. گردانندگان اقتصاد در دوره بحران واکنشهای متفاوت بروز می دهند: عده اندکشماری می ایستند، مقاومت می کنند و اصول را نگه می دارند، بعضی صحنه را ترک می کنند، برخی به اقتصادهای دیگر رو می آورند، و جمعی هم دست به تقلب می زنند و قلب را به جای اصیل و واقعی قالب می کنند. مشکلی که اکنون کتاب و جامعه فرهنگی و کتابخوان با آن دست به گریبان شده تا اندازه زیادی از ناحیه کسانی است که جزو همین دسته اخیر قرار می گیرند. منفعت اقتصادی، سود فوری و کلان از نظر این دسته بر هر عامل و ملاحظه دیگری غالب است. شاید قاطعترین استدلالی که نمایندگان از این دسته می آورند این باشد که اگر سرمایه ای را که در کار نشر وارد کرده ایم دلار و طلا و زمین می خریدیم یا در حساب سپرده بلندمدت می گذاشتیم فلان قدر سود می کردیم. مقایسه درست است و واقعاً کمی سود در نشر با سود حاصل از اقتصادهای دیگر قابل مقایسه نیست، اما نتیجه هایی که از این مقایسه ها می گیرند عجیب است، زیرا بر اساس این نتیجه گیریها حق خود می دانند که برای کسب سود نشر دست به هر عملی بزنند، بدون آنکه به تأثیرهای

فرهنگی ناشی از استنتاج‌هایشان حقیقتاً توجه کنند؛ بدون آنکه به تخریب در بنیان فکر و زبان بیان‌دیشند؛ بدون آنکه در قبال اذهانی که حقیقت را از ساحت آنها دور می‌سازند مسؤولیت حس کنند. پس چه تفاوتی است میان این اقتصاد ناسالم و فی‌المثل تقلب در تولید مواد خوراکی یا ساختن روغن ترمز و لنت قلابی؟ اینکه می‌گویند ناشری به‌فلان کتاب‌ساز گفته است کتابی می‌خواهم بالای پانصد صفحه، تاریخی و ظرف دو هفته؛ یا به‌ویراستاری گفته است این کتاب را دوشبه ویرایش می‌کنی، یا برای خوش‌قلمی در یکی از هتلهای اتاقی گرفته و گفته است هر چه می‌خواهی به حساب من «آرد» بده، اما تا بازنویسی را تمام نکرده‌ای پایت را بیرون نمی‌گذاری، یا با توزیع‌کننده پیشاپیش و از بابت کتابی که هنوز تألیف نشده است چند جور حساب باز کرده است و مثالهای فراوان دیگری نظیر اینها، افسانه و شایعه نیست، حقیقت است و طرفین حی و حاضر و جمعی هم ناظر.

اگر نشری فقط بر پایه سودمحوری باشد و جنبه‌های دیگر از نظر دور بماند، طبعاً بسیاری چیزها آسیب می‌بیند، از جمله اخلاق که تنظیم‌کننده مناسبات انسانی است. در چنین اوضاع و احوالی است که ناشران سودپرست، ویراستاران یا شبه‌ویراستارانی را با خود همراه می‌کنند که هدف سودجویانه ناشر را دنبال می‌گیرند، بدون آنکه به پیامدهای کتابسازی درست بیان‌دیشند یا شاید راه‌گریزی برای خود ببینند و بیابند. خواستهای ناشر در این راه، سبکها، سلیقه‌ها، پسندها و هر توقع بجا و نابجای دیگری که دارند یک به یک تحمیل می‌شود و با این تحمیل، مناسبات انسانی میلن اعضای سهم در پدید آوردن کتاب آسیب می‌بیند.

در چشم‌انداز گسترده و بلندمدت، این وضع به سود کیست؟ شاید در کوتاه‌مدت به سود آن‌دسته از ناشرانی باشد که با شامه اقتصادی از بازار لحظه‌ای پیروی می‌کنند. ویراستارانی که با این‌گونه ناشران همسو و همراه می‌شوند در کوتاه‌مدت از این وضع سود مادی می‌برند. اما آیا این وضع قابل دوام است و اگر هم باشد، به سود پدیدآوران، خوانندگان و به‌طور کلی کتاب، به معنای حقیقی و درست کلمه، است؟

شکوفایی کتاب و نشریات و مطبوعات به شکوفایی پدیدآوران کتاب بستگی دارد و به علتها و عوامل دیگری که تحقق آنها شرط لازم پدید آوردن است. اما از دیدگاه پدیدآور واقعی و نشر واقعی، نفس پدید آوردن هدف نهایی نیست. تا اثر چاپ نشود، خوانندگان نخوانند و پدیدآور پاسخی از مخاطبانش نگیرد، چرخه پدید آوردن و نشر ساخته و تکمیل نمی‌شود. نقش ناشر در این چرخه اگر عمده‌ترین نباشد، از عمده‌ترین نقشهاست.

از بلاپایی که به‌ویژه در سالهای اخیر به‌جان نشر افتاده است ظهور ویراستارانمان پشت

پرده است که بخش عمده‌ای از نشر خصوصی آنها را به خدمت می‌گیرند. واقعاً معلوم نیست که اینها کجا و چگونه پرورش یافته‌اند، ناشران چگونه اینها را کشف کرده‌اند، معلمانشان چه کسانی بوده‌اند و در کار خود از چه اصول، قواعد و روشی پیروی می‌کنند. شاید که پرسش من واقعاً بی‌مورد باشد، برای اینکه چندی پیش شاهد بودم که در محفلی علمی، یکی از آقایانی که داعیهٔ سوابق دیرینهٔ فرهنگی و زعامت و ریاست علمی دارد، با لحنی تمسخرآمیز می‌گفت: «کار این آقایان [= ویراستاران] مگر چیست، جز اصلاح املا و انشاء؟ «به» و «می» را جدا می‌کنند، «ها» را می‌چسبانند و وسط جمله‌ها قدری نقطه و ویرگول می‌باشند.» وقتی نظر مدیری که بخش عمده‌ای از فعالیت دستگاهش انتشارات است این است و وظیفه و نقش اصلی ویراستار را منحصر به این می‌داند، از سخن ناشری که خواسته بود ویراستار کتابی را دوشبه «ویراستاری» کند تعجب نباید کرد. در تصور اینان، ویراستاری عملی مکانیکی یا شبه‌مکانیکی است، و شاید نوعی مشاطگی و بزک، اما با این تفاوت که هیچ رابطهٔ انسانی و مستقیمی میان مشاطه و صاحب‌صورت نیست. ناشر کله را از پیکر جدا می‌کند و به پیرایشگر پشت پرده می‌سپارد تا هر کاری خواست بکند و بعد کله را برگرداند. پرده‌ای میان این ویراستار و پدیدآور حایل است. پدیدآورنده هیچ اطلاعی از هویت و رأی و روش و نظر کسی که پشت پرده است، و ناشر او را ویراستار می‌نامد، ندارد. انگار کسی را بیرند اناق عمل، بیهوش کنند و بعد جراح وارد شود و دل و رودهٔ او را بریزد بیرون و هر کاری خواست بکند و بدوزد و برود؛ نه شناختی، نه دیداری، نه توضیحی. اتفاقی که شاید هر روز صدها و هزارها بار در گوشه و کنار جهان در بیمارستانها روی می‌دهد. رفتاری مکانیکی با توده‌ای گوشت بی‌اراده و احساس‌زدوده؛ اما با این تفاوت که در قصابی و سلاخی نشر هر ضربه، هر نشتر به سلسلهٔ اعصاب و رشته‌های عاطفهٔ پدیدآورنده وارد می‌شود. کسی که خودش را مجری نظر ناشری می‌کند که منفعت مادی همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد، تیغی را هم که ناشر به دست او می‌سپارد می‌گیرد و با آن پاره می‌کند، و در این پاره کردن چه بسا اخلاق و اصول و مناسبات انسانی که زیر تیغ او قطع شود.

مطمئناً یکی از فایده‌های جامعه‌ها و انجمنهای رسمی حرفه‌ای این است که صف حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای را از هم جدا می‌کند. تفاوت ناشری که ویراستار رسمی حرفه‌ای را به همکاری فرا می‌خواند با ناشری که اشخاص مجهول‌الهویه را به کار می‌گیرد معلوم می‌شود. پدیدآوران هم تکلیف خود را می‌دانند، جامعهٔ کتابخوان و حساس نسبت به فرهنگ نیز همین‌طور. هر انجمنی برای ادامهٔ فعالیت و مشروعیتش ناگزیر است اصولی را مدون، اعلام و از آن دفاع و پیروی کند. فعلاً که ویراستاران انجمنی قانونی ندارند، آیینی را برای سلوک و رفتار خود تدوین و تصویب نکرده‌اند و هنجارهایی هم که پذیرفتهٔ همگان یا اکثریت باشد در کار نیست. با چنین وضعیتی واقعاً چه باید کرد؟ همه چیز را به گذشت زمان محول نمود و دست روی دست گذاشت و شاهد عکس‌العمل اتفاقاتی بود که سیر آنها ذاتاً ضد فرهنگ، ضد ارزشها و در نهایت ضد جامعه

رابطه میان ویراستاران و پدیدآوران و ناشران رابطه فردی و جزئی نیست که نقض اصول و اخلاق در آن به مناسبات خصوصی میان اشخاص محدود باشد. تیغ ویراستار سیاست قاطع دستگاه نشر است و بریدنه‌های همین تیغ در موارد بسیار تعیین‌کننده مرزهای فرهنگی است، گاه درست و بجا و بحق و گاه نادرست و نابجا و نابحق. اخلاقی که ویراستاران در برابر پدیدآوران اعمال می‌کنند بر نفس پدید آوردن اثر می‌گذارد و به نوعی اعمال سیاستهای آفرینشی است. در اوضاع و احوالی که پدیدآوران و پدید آوردن به میزان بسیار تابع متغیر سیاست نشراند و نقش اول را در صحنه این سیاست ویراستاران بازی می‌کنند، سلوک و اخلاق جزو عاملهای اصلی جاذبه و دافعه نشر است. اگر در شرایط بحرانی به این نکته‌ها، آن‌طور که سزاوار است توجه نکنیم، به آفرینشهای فرهنگی، که ظریفترین و لطیفترین سرشت را دارد، شاید مهلکترین ضربه‌ها را بزنیم. رویارویی با بحران فراگیر از عهده تک به تک افراد و نهادها خارج است. رویارویی مؤثر، سیاست و برنامه سنجیده، جامع، آینده‌نگر و فراگیر می‌خواهد. مسؤلیت این کار تنها بر عهده دولت نیست، گوا اینکه نقش نهادهای علمی - فرهنگی دولت از همه مهمتر است. این مسؤلیتی است که همه اعضای فرهنگی جامعه باید به عهده بگیرند. اگر سیاست نشر مدون شود، جایگاه اخلاق در نشر معلوم خواهد شد و شاید تیغ ویراستار از آن پس در جایی که باید بایستد متوقف شود و آنجا که باید پاره کند ببرد. شاید ضوابطی به دست آید که بر اساس آن هر ناشری به خودش اجازه ندهد دست هر کس را که خواست بگیرد و وظیفه خطیر و حساس ویراستاری را به او بسپرد، بی‌آنکه پروا کند اخلاقی در کار هست یا نه. و شاید مراعات اصول و اخلاق در نشر به ایجاد فضای مناسب برای پدیدآوران و پدید آوردن کمک کند، که بی‌گمان هیچ نشاطی نیست که با نشاط زندگی حاصل از اثر آفریدن برابری کند.

تهران

بهمن ۱۳۷۱

